

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ
 آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ
 فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ
 (۱۰۶) فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ
 فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا
 بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الْفَاسِقِينَ (۱۰۸) يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ قَالَوَا لَا عِلْمَ لَنَا بِئِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹)

این سه آیه از آیه ۱۰۶ تا ۱۰۸، که مربوط به وصیت و شهادت بر وصیت است، به قول فخر رازی
 «أشْكَلُ آيَةً فِي الْقُرْآنِ فِي التَّجْزِئَةِ وَالتَّرْكِيبِ»؛ این در تجزیه و ترکیب مشکل ترین آیهی قرآن است و
 احتمالاتی در آن داده شده است به جهت تجزیه و ترکیب که اگر ضرب احتمالات در همدیگر انجام
 شود، این آیه بیش از ۲۰۰ احتمال ترجمه‌ای دارد! یک سری هم من باب «الْعِلْمُ نَقْطَةٌ كَسَّرَهُمُ
 الْجَاهِلُونَ» این طوری مرتب احتمال در احتمال است و احتمال‌هایی که می‌شود بُرد به این بحث و ما
 وارد آن احتمال‌های تجزیه و ترکیبی و آن بحث‌ها نمی‌شویم.

حالا چرا آیات مربوط به وصیت و شهادت بر وصیت در این جا گفته شده است. یک بحث هم در
 همین آیات مربوط به یک بحث فقهی به نام «اشهاد بر وصیت» است. البته طبیعتاً این‌ها بحث‌های
 فقهی‌ای است که ثمرات دیگری هم در آن وجود دارد.

بحث این است که انسان در انتها عمر خود «عِنْدَ ظُهُورِ أَمَارَاتِ الْمَوْتِ» دیگر «شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ» یعنی
 «عَلَيْكُمْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ»؛ یعنی باید بیاید وصیت کند و بر وصیت خود شاهد بگیرد. البته این به این
 معنا نیست که باید حتماً «عِنْدَ ظُهُورِ أَمَارَاتِ الْمَوْتِ» باشد تا وصیت نافذ باشد، بلکه کسی می‌تواند

همین الآن وصیّت کند، منتهای مراتب دیگر نشانه‌های مرگ که در شخص ظاهر شد، (این را هم جلسه‌ی گذشته عرض کردیم، این ظهور نشانه‌های مرگ به معنای لحظه‌ی احتضار نیست. چون که لحظه‌ی احتضار دیگر هیچ چیز نافذ نیست). این که بیاید وصیّت کند، وصیّت‌های مالی بکند، وصیّت بر دیگران بکند، این جزو واجب‌ها نیست. ولی جزو مستحب‌های بسیار مؤکّد است که بالاخره اگر چیزی دارد، اگر مالی دارد، اگر مشکلی دارد، این‌ها را دیگران صاف بکنند. خود او اگر می‌خواهد وصیّت بکند، لااقل برای بعد از مرگ خود را منقطع نکند با صدقات جاریه^۱. شخص نمی‌داند و فکر می‌کند باید همه‌ی اموال خود را بگذارد و برود. نه! شما دارید می‌روید یک سوم از اموال را می‌توانید ببرید. خوب این را ببر! این را خوب است که به والدین بگویید، نمی‌دانند می‌توانند وصیّت کنند. خیلی افراد این نکته را نمی‌دانند. فکر می‌کنند که وصیّت یک کار فرمالیته‌ای است.

توبه تا چه زمانی مقبول و مطلوب است؟

پس این هم نکته‌ای است که «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» را با آیات توضیح دادیم که به معنای لحظه‌ی احتضار نیست، آن‌چنان که درباره توبه دارد که «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» (نساء: ۱۸) زمان ظهور امارات موت توبه قبول نیست. توبه تا لحظه‌ی احتضار است. منتهای مراتب بعید نیست آدم بتواند این نکته را کشف بکند که این که از یک واژه دارد استفاده می‌شود؛ یعنی به هر جهت تا آدم رو پا است، توبه کند فرق دارد تا این که تا ظهور امارات موت. این خیلی اولویت دارد و این نکته در مضمون روایات ما هست که آدم تا سر پا است و بالاخره امید به زنده ماندن دارد، توبه بکند. نه این که دیگر آرام آرام به دکتر برود و بگویند که نه دیگر، مثلاً از چهار تا رگ قلب شما، سه تا رگ آن بسته شده است و خیلی بمانید مثلاً دو ماه. بعد حالا مثلاً این جا توبه بکند که البته اگر توبه‌ی واقعی باشد باز هم پذیرفته است. ولی توبه‌ای که قبل از ظهور امارات مرگ باشد این توبه با توبه‌ی بعد از این متفاوت است.

با این حال وصیّت واجب نیست. مگر این که امر واجبی باشد که وصیّت به واسطه‌ی آن امر واجب طبیعتاً واجب شود؛ مثلاً واجباتی به گردن شما است، یا پولی از اموال شما است باید بدهید، طبیعتاً

در این صورت وصیت واجب است. البته اصطلاحاً می‌گویند که واجب آن یک واجب مولوی نیست. اگر بدانید که فرزندان شما این را می‌دانند و آن‌ها هم آدم‌ها متدینی هستند، می‌روند انجام می‌دهند، باز هم واجب نیست. یعنی وجوب آن هم به عبارتی «وجوب طریقی» است، وجوب آن «وجوب مقدّمی» است، و «وجوب نفسی» ندارد. ولی این‌جا در این آیه با یک اصراری دارد که «عَلَيْكُمْ شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ»؛ بر شما است که این شهادت و وصیت را بکنید و شهادت بر وصیت را بکنید. در شهادت بر وصیت هم عرض شد که این شهادت، گاهی از اوقات آن‌چنان که در همان آیه‌ی دین، آیه ۲۸۲ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره دارد که اگر وامی دادید «تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ»؛ این را یادداشت بکنید. «وَأَلَيْكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ»؛ این را یک کاتبی بنویسد. «وَأَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ»؛ اگر کسی کتابت بلد است ابا نکند که بگوید من این را نمی‌نویسم! «كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ»؛ همان طوری که خدا به او یاد داده است که بنویسد؛ یعنی این علم را خدا به او یاد داده است که بنویسد، پس این هم بنویسد «وَأُوْلِيْمِلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ»؛ آن کسی که حق علیه او است، بنویسد. یعنی خود وام‌گیرنده بنویسد که دیگر دبه نکند، بگوید تو نوشتی! «وَأَلَيْتَقِ اللَّهُ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا»؛ اگر وام‌گیرنده سفیه و ضعیف است، «أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمِلَّ هُوَ فَلْيَمِلْ لَهُ بِالْعَدْلِ وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ»؛ شما دو شاهد از رجال و از مردان خودتان، دو شاهد انتخاب کنید برای این وامی که این دارد می‌گیرد. یعنی شاهد بر وام. «فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ»؛ اگر دو شاهد مرد، نشد «فَرَجُلٌ وَأَمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»؛ یک مرد و دو زن، «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»؛ برای این‌که اگر فراموش کرد آن دیگری یادآوری بکند. خیلی وقت‌ها معلوم است که این شاهد برای یادآوری است.

بعضی از شهودها صرفاً برای یادآوری هستند، حتی در بحث ازدواج هم که می‌گویند شاهد بیاورید، این‌ها شهادت‌هایی است که اصل خود آن عقد به آن بند باشد نیست. عقد بیع احتیاج به شاهد ندارد، عقد ازدواج هم احتیاج به شاهد ندارد. ولی این ایقاع طلاق احتیاج به شاهد دارد. این‌ها از نصوص دیگر در می‌آید؛ یعنی از خود قرآن این‌ها خیلی با صراحت در نمی‌آید؛ مثلاً آیه ۲ سوره‌ی مبارکه‌ی

طلاق را ببینید. آیه ۱ این هم آیه‌ی جالبی است. بعضی افراد متأسفانه نه رعایت می‌کنند، نه این‌ها را می‌دانند! دارد «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ»؛ می‌گوید طلاق گرفتید نه شما آن‌ها از خانه‌ی خود بیرون کنید، نه آن‌ها بیرون بروند. آن کسی که طلاق گرفته است از خانه بیرون نرود، شما هم حق ندارید آن‌ها را از خانه بیرون کنید، پس دو تا نامحرم زیر یک سقف با هم زندگی کنند؟! تئوری را تماشا می‌کنید؟! دو تا نامحرم دارند زیر سقف با هم زندگی می‌کنند! خوب این احتمال نمی‌رود که مثلاً وقتی که حالا یک خانمی با حجاب در خانه نشسته، بالاخره این مرد یک شوخی با او بکند، خوب این شوخی در این حد هم بکند می‌دانید که به معنی رجعت محسوب می‌شود. بعد از آن هم می‌گوید: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»؛ تو چه می‌دانی شاید بعد از این یک چیزی شد. حالا بگذار همین‌طوری باشد، شاید یک اتفاقی افتاد. بعد «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»؛ وقتی که اجل عده طلاق فرا رسید، و آن مدت تمام شد. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ» تازه «فَارِقُوهُنَّ» برای آن‌جا است. نه این‌طوری که یک دفعه به تیپ و تار همدیگر می‌زنند اصلاً یک دفعه از بدو طلاق و حتی از قبل از آن «فَارِقُوهُنَّ» است! «فَارِقُوهُنَّ» برای پس از طلاق و این دوره‌ی «عِدَّة» طلاق است. ببینید می‌گوید «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ» تازه «فَارِقُوهُنَّ» برای آن موقع است که وقتی «بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ».

بعد دارد: «وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ»؛ این‌جا دو نفر را اشهاد بکنید از خودتان «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ»؛ و شهادت را برای خدا بدهید. این «أَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ» این‌ها از نصوص است. دیگر باید مشخص شود که این‌جا شرط طلاق است؛ یعنی طلاق اگر شاهد نداشته باشد اصلاً منعقد نمی‌شود و خود این هم باز به اعتقاد من یک نکته‌ای دارد؛ چون که در یک جریان طلاق به ما گفتند که شما بیا صیغه‌ی طلاق را بخوان! گفتیم: من که اصلاً حاضر نیستم چنین کاری را انجام دهم، و صیغه‌ی طلاق را من بخوانم، تا به حال هم نخواندم. اولاً هر کسی به همین راحتی زیر بار این کار نمی‌رود. بعد هم دو شاهد اصلاً حاضر نبودند. یک کسی دیگری می‌خواست بخواند، وکالت گرفت از او که به این بگوید که «أَنْتِ طَالِقَةٌ». هر چقدر می‌گفت آقا! شما بایستید من وکیل هستم می‌خواهم این را بخوانم. می‌گفتند

آقا ما به عنوان شاهد نمی‌ایستیم! حاضر نبودند شاهد طلاق بایستند. انگار این خود مسئله‌ی طلاق این قدر کار [سنگینی] است که این به زحمت توانست دو تا شاهد مرد عادل گیر بیاورد که برای این طلاق شهادت بدهند، و بگویند این، آن نفر را طلاق داد!

طلاق وقتی بخواهد واقع شود، شاهد، شرط صحت طلاق است ولی نکاح احتیاجی به شاهد ندارد، بیع هم احتیاجی به شاهد ندارد. گرچه در این جاها چیزهایی هست که ممکن است قائم مقام شهود شود که در آیه‌ی مربوط به آن اشاره خواهیم کرد.

شأن نزول آیه وصیت

حالا اصل داستان شأن نزول یک چیز دیگر بوده است، منتها باز نباید در شأن نزول آن گیر کرد. شأن نزول این بوده است یک کسی در مسافرتی بوده است، می‌فهمد که دارد می‌میرد. می‌آید یک وصیتی می‌کند. این وصیت خود را هم می‌نویسد و در بارهای خودش می‌گذارد، ولی انگار دو جام زرینی در بارهای او بوده است. بعد دو تا مسیحی گیر می‌آورد و به آن‌ها می‌گوید شما شاهد باشید که من دارم می‌میرم و این اموال را شما به فلانی‌ها بدهید. ظاهراً این دو تا مسیحی این دو تا جام را برداشته بودند. بعد می‌آیند پیش ورثه و می‌گویند این اموال پدر شما بوده و این‌ها هم می‌گردند و وصیت‌نامه را در لا به لای اموال پیدا می‌کنند و وصیت‌نامه را باز می‌کنند و می‌بینند که آن جام هم در بین این‌ها بوده است. بعداً دعوا را پیش پیغمبر می‌برند. پیغمبر این دو مسیحی را طبق این آیه بعد از نماز می‌آورد که شهادت بدهند. و قسم بخورند، چون که مدعی، فرزندان این میت بودند، دعوا را این‌ها شروع می‌کنند. شاهد هم نداشتند، بیینه‌ای هم نداشتند که بیاورند. چون که در قواعد بحث قضاوت یک قاعده‌ای وجود دارد این که «الْبَيِّنَةُ لِلْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ الدَّعَى عَلَيْهِ» یا «عَلَى مَنْ أَنْكَرَهُ»؛ بیینه را مدعی می‌آورد. اگر بیینه داشت که بیینه می‌آورد. اگر بیینه نداشت آن شخص دیگر باید قسم بخورد. حالا این چطوری است، این قسم‌ها، آیا حق به حق دار می‌رسد یا نمی‌رسد؟

قضاوت فقط با دلیل و قسم انجام می‌شود

این جا اصلاً در مسئله قضاوت فقط بحث این نیست که حق به حق دار برسد، بلکه بر اساس یک سری محاکم قضایی این قضاوت‌ها انجام می‌شود و گرنه خود پیغمبر در همان روایت ایشان است^۲ که «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»؛ من بین شما به بیّنات و ایمان قضاوت می‌کنم. من می‌دانم که بعضی از شما «الْحَنَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛ بعضی از شما زبان‌آورتر نسبت به بعضی دیگر هستید، بلد هستید چطوری حرف بزنید و حقی را که ندارید بگیرید. اگر کسی از دادگاه من پیغمبر مالی را به دست آورد، برنگردد بگوید که من در دادگاه پیغمبر این مال را به دست آوردم! «فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»؛ من یک تکه از آتش برای او بریدم. من هم دارم از همین ظواهر قضاوت می‌کنم. این‌طوری نیست که من با علم غیب قضاوت بکنم و بعد شما هم فکر بکنید چون دیگر قاضی که پیغمبر بوده است، پس... این‌ها صرفاً رفع خصومت است، همین! وگرنه در مسئله‌ی قیامت آن، خود تو آدم باش، برو جواب بده.

تنها اعتقاد به معاد انسان را کنترل می‌کند

برای همین است که پشت سر بسیاری از آیات مربوط به بحث‌های فقهی و دعوای، بحث‌های معاد است. به خاطر این‌که در آخر آن چیزی که انسان را کنترل می‌کند، بحث معاد است. حتی بحث مبدأ و خدا نیست! شما اگر نگاه بکنید در آیات قرآن، می‌بینید که حتی در مشرکین یک نوع خداباوری هست. کفار یک نوع خداباوری دارند و با مبدأ مشکلی ندارند. هم مبدأ را قبول دارند، خدا را قبول دارند، ربوبیت خدا را قبول دارند، همه‌ی این‌ها را قبول دارند. صرفاً یک سری ربوبیت‌های جزئی است که این‌ها را به ارباب متفرّق نسبت می‌دهند. همین حالتی که دقیقاً خود ما هم داریم؛ یعنی اگر محتوای واقعی شرک و بت‌پرستی یک مقداری واضح شود، می‌بینید که خود ما هم همین‌طوری هستیم، خود ما هم دقیقاً همین‌طوری فکر می‌کنیم.

معاد: نقطه افتراق شرک و توحید

لذا شرک خیلی پدیده‌ی عجیب غریبی نیست، بت‌پرستی هم پدیده‌ی عجیب غریبی نیست؛ لذا تذکرات آن را در قرآن خیلی عجیب غریب نپندارید. این همه هم که مشرک در دنیا وجود دارد، این‌ها

بالاخره آدم‌های عاقلی هستند، این‌ها آدم‌های سفیهی نیستند که شما فکر می‌کنید که یک تیکه چوب را می‌تراشد، بعد می‌گوید این خالق من است! مثلاً این من را به وجود آورده است، الآن دارد به من رزق می‌دهد. یک چیزهای خیلی بدون منطقی که می‌بندد به این کفار و بت‌پرست‌ها و بعد با دشمن فرضی می‌جنگند و به راحتی هم پیروز می‌شوند! در صورتی که این‌طوری نیست. مبانی جدّی دارند در بحث شرک و قرآن هم در این بحث‌ها مبانی جدّی دارد. آن موقع باید در مقابله‌ی این‌ها معلوم شود که اصل ماده‌ی شرک و بت‌پرستی چیست، ولی یک نکته‌ای که قرآن خیلی شفاف آن را بیان می‌کند، این است که **این مشرکان نسبت مسئله‌ی معاد مشکل دارند**. همین الآن هم همین‌طوری است؛ یعنی نقطه‌ی افتراق خیلی جدّی و شفاف‌ی که می‌بینید با شما دارند، این است که یک وقتی خود را پاسخ‌گو نمی‌دانند. انسان وقتی که خود را پاسخ‌گو بداند، یعنی فکر کند برای این شلنگ تخته‌ها یک سرخر بگیری وجود دارد و این که بایست جواب این کارهایی که انجام داده‌ای را بده! جواب چیزهایی که گفتی بده! این نقطه، نقطه‌ی افتراق جدّی است. لذا بحث معاد به عنوان بحثی است که اگر در شخص جدّی شود که به روزی فکر بکند که «**يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**» (طارق: ۹) است؛ روزی که آدم‌ها را می‌آورند «**فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ**» (اعراف: ۶) همه‌ی «**مُرْسَلِينَ**» و «**أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ**» را زیر سؤال می‌کشند. یعنی یک روزی است که همه یک لنگه پا دارند جواب می‌دهند. «**فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ**»؛ ما هم «**أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ**» را و هم «**مُرْسَلِينَ**» را، همه را زیر سؤال می‌کشیم.

یاد مرگ عنصری است که انسان را خالص می‌کند

لذا این نکته که قرآن می‌گوید که «**إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ**» (ص: ۴۶)؛ ما این انبیاء را با یک عنصر خالص‌کننده‌ای خالص کردیم. «**بِخَالِصَةٍ**» که آن عنصر چیست؟ «**ذِكْرَى الدَّارِ**»؛ یاد خانه، یاد دارالقرار، یاد مرگ. این عنصر، عنصری است که انسان را خالص می‌کند که بداند که بالاخره یک موقعی قرار است سر سفره‌ی ۷۰ سال عمر خود بنشینند و آن موقع نه تنها از گناه دست بر می‌دارد، بلکه واقعاً قدرت این را دارد که شخص را بکشد و ببرد. بالاخره همه‌ی این کارهایی که تو داری می‌کنی، خوب

بالا و پایین آن ۷۰ سال می‌شود، در مقابل ابدیت! این اعتقاد دیگر واقعاً این قدرت را دارد که شخص را بکشد. منتها به شرط یادآوری و یاد مرگ. این که یاد مرگ را زیاد بکند، و این نه آدم را Depressed می‌کند و نه چیز دیگری. تا به بعضی افراد می‌گویند یاد مرگ بکن، می‌گویند دکتر من گفته است تو اصلاً یاد مرگ نکن! چه کسی گفته است که شخص یک زندگی پر از غفلت خنده‌دار برای خود درست کند؟! قرآن راجع به این‌ها می‌گوید: «إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (انشقاق: ۱۳)؛ این‌ها آدم‌هایی بودند که در میان اهل خود مسرور و خوش بودند، این را می‌خواهد به عنوان مدل زندگی کردن بگذارد.

لذا شما در آیات قرآن پشت سر این بحث‌ها، مرتب بحث‌های معاد را می‌بینید. از جمله باز در همین جا. در آیه ۱۰۸ بحث آبرویی مطرح می‌کند و در بحث بعدی آن بحث معاد را مطرح می‌کند. خوب یعنی این ابزار است که آخر آدم را کنترل می‌کند و گرنه تمام قوانین را می‌شود پیچاند! تمام قوانین را می‌شود از بین برد!

ادامه شأن نزول آیه «فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ أَلَمَتْ»: در ادامه داستان می‌گوید: حالا که به این‌ها شک کرده‌اید بیایید این مسیحی‌هایی را که این کار را انجام دادند، بعد از نماز نگه دارید. طرح دعوا انجام می‌شود. طرح دعوا که انجام می‌شود، این‌ها می‌آیند قسم می‌خورند، می‌گویند که ما چیزی برنداشتیم. دعوا تمام می‌شود. مدتی می‌گذرد بعد این‌ها جام پدر خود را در دست این مسیحی می‌بینند. می‌روند یک طرح دعوی جدیدی پیش پیغمبر می‌کنند. چون که می‌دانید که دعوا اگر خاتمه پیدا کند، نمی‌شود مجدد آن را طرح کرد. مگر این‌که دوباره موضوع عوض شود و گرنه یک دعوا را دو بار نمی‌شود پیش قاضی برد. اصلاً شکستن قضاوت اولی ممکن نیست! مگر این‌که موضوع آن عوض شود و تخلف ظاهر شود که بحث‌های مفصل فقهی دارد که به آن ورود نمی‌کنیم. پیش پیغمبر می‌روند. به پیغمبر می‌گویند که مال پدر ما دست این‌ها است، این جام پدر ماست. پیغمبر از این مسیحی‌ها می‌پرسد که این چیست؟ می‌گویند که ما فراموش کردیم که این را بگوییم که قبل از مرگ، پدر این‌ها این را به ما فروخت. این‌ها با طرح دعوی جدیدی می‌آیند و دادگاه جدیدی تشکیل می‌شود و از این‌ها می‌خواهند که قسم بخورند. حالا چطوری قسم به این‌ها رد می‌شود؟ یک بحث فقهی دارد که

این قدر این بحث پیچیده است که حتی بعضی از فقها گفته‌اند: این آیه با اصول محاکم قضایی منافات دارد! تا این حد! (حالا خوب است که طلباب این بحث و این آیه را کار بکنند که چطوری ردّ یمین می‌شود؟ این قاعده «ردّ یمین» را هم بشنوید، بد نیست که اگر متهم قسم نخورد، قاضی می‌تواند یمین را رد بکند به سمت خود همان کسی که طرح دعوا کرده است، و او قسم بخورد! حالا این با چه مکانیزی انجام می‌شود که این ردّ یمین می‌شود، باز هم یک بحث فقهی سنگین دارد.

به هر جهت می‌آیند، خود این دو نفر قسم می‌خورند که قسم ما از قسم این مسیحی‌ها نزدیک‌تر به واقع است و این‌طوری دعوا تمام می‌شود و این جام‌ها به سمت ورثه و بچه‌های این مسلمان برمی‌گردد. حالا این مدل طرح دعوا چطوری بوده است، باز بماند، الآن خیلی به متن آیه مرتبط نیست، این به بحث‌های فقهی پیرامون آیه مرتبط است. برای همین آیه دارد که «فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا»؛ اگر دست یافته شود. که از تعبیر «عُثِرَ» معلوم است که تجسس هم نباید کرد.

قاعده: شما خدایی عمل نکنید تا خدا نصرتش را بیاورد

این‌جا این بحث است که کسی نمی‌تواند در کار دیگری تجسس بکند تا بفهمد که بالاخره این مال‌ها دست او است. این‌ها «عُثِرَ عَلَىٰ»؛ دست یافتند، یعنی دیدند، دیده شد، فهمیده شد. وگرنه شما در کار دیگران تجسس نکنید تا ببینید که این‌ها راست می‌گویند، یا دروغ می‌گویند. مگر بحث‌های اجتماعی و رصدهای اجتماعی دارد که آن‌ها سر جای خودش است.

ببینید قرار نیست ما همه کار را به دوش بگیریم که گاهی از اوقات فکر می‌کنیم که خوب مثلاً اگر این‌جا شخص پرچم صلح بلند کرده است، نکند می‌خواهد سر ما کلاه بگذارد! شما خدایی عمل کنید، خود این قاعده است. شما خدایی عمل نکنید، نصرت‌ها و کمک‌ها می‌آید. خود این یک قاعده است، نصرت‌ها و کمک‌هایی که اصلاً می‌شود روی آن‌ها حساب کرد. برای همین است در خطبه قاصعه نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲ حضرت امیر می‌گویند که شما اگر بجنگید نه در راه خدا، یعنی به خاطر خدا جنگید، دیگر «إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ خَارِبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلُ وَلَا ميكائيلُ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ ... إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ»؛ دیگر نه جبرئیل می‌آید، نه میکائیل می‌آید، نه جان بر کفان می‌آیند، شما

می‌مانید و چکاچک شمشیرها! دیگر روی هیكل ورزشکاری من حساب نکن، فکر کنی من هم وسط صحنه می‌آیم؟! نه! من در این جا به صحنه نمی‌آیم، اما اگر در راه ما باشد و در راه خدا باشد، باز حضرت امیر می‌گویند که وقتی ما برای امر دین می‌جنگیدیم «وَلَا ... بِكَثْرَةٍ وَلَا بِقِلَّةٍ»؛ ما اصلاً با عدد کاری نداشتیم، ما فقط می‌جنگیدیم. بعضی می‌گویند که عدد ما کم است، حضرت می‌گوید ما اصلاً قبلاً که می‌جنگیدیم، به عدد کاری نداشتیم، ما فقط می‌جنگیدیم. غصه‌ی عدد را نخور! کار ما بر اساس معادلات شفاف است که روی میز بگذارید، معلوم باشد که این میزان تجهیزات نظامی، میزان فلان و...

این که فقط بخواهید این‌ها را با همدیگر مقایسه کنید، بحث این‌ها نیست. بحث وجود پارامترهای دیگری است که آن پارامترها به شدت مهم است و می‌شود روی آن‌ها حساب کرد؛ یعنی فقط این نیست که بگیر نگیر دارد، یا این که می‌آید یا نمی‌آید! اصلاً این دیگر وعده نیست. خدا می‌گوید «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ» (آل عمران: ۱۵۲)؛ خدا وعده‌ی خود را اجرا می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (همان: ۹) است. بحث این نیست که حالا ما حالا کارهای خود را می‌کنیم، خوب اگر خدا کمک هم نکرد، بالاخره لااقل ما کار خود را کرده باشیم! این دارد به صورت ظنی و گمانی پیش می‌رود، نه! اگر واقعاً کسی، گروهی و جماعتی با نیت صادق وارد صحنه شود و پایمردی بکند، می‌تواند روی وعده‌های خدا حساب کند. نه این که عدد اصلاً مهم نیست! نمی‌خواهند این را بگویند، ولی می‌خواهند بگویند که در این معادلات نرو! مثلاً نگویند: ما که اصلاً نمی‌توانیم از پس این‌ها بر بیاییم! در امر دین این چیزها را نگو! برای همین است که می‌گوید «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» (انفال: ۶۵)؛ اگر ۲۰ نفر باشید، حریف ۲۰۰ نفر هستید. (این برای کسانی که خواستند در کلاس ریاضی معادله درس بدهند. نسبت آن یک به ۲۰ است. بعد آن نسبت یک به ده) «مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا»؛ اگر صد نفر باشید حریف هزار نفر هستید، ولی صابر باشید. بعد «أَلَا نَحْفَظُ اللَّهَ عَنْكُمْ وَاعْلَمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا» (همان: ۶۶)؛ برای این که الان تو ضعیف شدی «فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ»؛ نسبت

شما می‌شود یک به دو، و اگر «ألف» باشید می‌شوید «الفین»؛ هزار نفر باشید، حریف ۲ هزار نفر هستید. آن گروهی که با نیت صادق و با صبر و پایمردی وسط بیاید، این می‌شود.

در همین سوره‌ی مبارکه‌ی انفال آیه ۶۱، را ببینید می‌گوید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ»؛ اگر این کفار به صلح گراییدند، بال صلح پهن کردند. «فَأَجْنَحْ لَهَا»؛ اگر واقعاً بال صلح پهن کردند، شما هم صلح کنید. «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ به خدا بسپار. «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

ممکن است برای شما این سؤال مطرح شده باشد که خوب اگر حيله باشد چطور؟ آیه بعد می‌گوید: «وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ» (همان: ۶۲)؛ اگر خدعه و حيله‌گری باشد، خدا برای شما کفایت می‌کند؛ یعنی شما در این مسیر درست آن عمل بکنید، مسیر درست آن هم؛ یعنی تحت امر ولایت عمل بکنید، تحت امر پیغمبر عمل بکنید، تحت این اوامر باشید، تحت این اوامر که بودید، خدا شما را کفایت می‌کند؛ مثلاً فلان گروه سیاسی که الان می‌خواهد جلو بیاید اگر با مکر و خدیت باشد، چطور؟ این‌جا خدایی هست، خدا این را جمع و جور می‌کند. یعنی شما روی هیکل خدا حساب کن! «فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ».

لذا قرآن در بحث تجسس کردن در کار دیگران، می‌گوید:

(۱۰۷): «فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ

فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اغْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

«فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا»؛ اگر فهمیده شده که یک اتفاقی افتاده، «فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ

مَقَامَهُمَا» دو نفر به جای این‌ها، همان چه کسانی؟ «مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ»؛ همان دو اولی؛

یعنی همان دو تا بچه‌های او، از کسانی که نزدیکان میت هستند، می‌آیند در جای آن‌ها قرار می‌گیرند،

«فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ»؛ می‌آیند در جای آن‌ها قسم می‌خورند که محتوای قسم آن‌ها چیست؟ (اگر واقعاً این

آیه بررسی شود، گاهی از اوقات آدم فکر می‌کند این‌ها چقدر با اصول محاکم قضایی فرق دارد!)

«لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا»؛ بیایند قسم بخورند که شهادت ما احق از شهادت این‌ها است. این

افعل هم افعیل تعیین است. (احق است نه به این معنی که برای آن‌ها حق است، برای ما احق است. نه!

بیایند جای آن‌ها قسم بخورند که شهادت ما درست است، شهادت آن‌ها باطل است). ولی این‌ها مگر اصلاً شاهد بودند؟ این‌ها شاهد نبودند. این‌که بیایند چنین قسمی را بخورند که ما شهادت می‌دهیم که شهادت ما حق است و شهادت این‌ها باطل است، خود این هم باز یک پدیده‌ای است که باید ببینیم این‌ها چطوری می‌توانند شهادت بدهند، با این‌که این‌ها اصلاً شاهد نبودند؟! ولی احتمالاً شهادت به معنای سوگند است برای حلّ این ماجرا. یعنی دارند می‌گویند عملاً سوگند ما نزدیک‌تر است، سوگند ما حق است، سوگند این‌ها حق نیست و (حالا کاری با این‌ها نداریم؛ چون این‌ها بحث‌های طلبگی است)

«وَمَا اغْتَدَيْنَا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»؛ و ما تجاوز نمی‌کنیم، در این صورت ما ظالمین هستیم. محتوای قسم این‌ها این است. باید بگویند «لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَ مَا اغْتَدَيْنَا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» این آن محتوای قسمی است که این‌ها می‌خورند و باید بخورند.

(۱۰۸): ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَيَّ وَجْهَهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

«ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ»؛ می‌گویند این نزدیک‌تر است که شهادت بر وجه خودش انجام بشود. «عَلَيَّ وَجْهَهَا»؛ یعنی این‌طور شهادت، یک شهادت درستی است. «أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ»؛ یا این‌که بترسند که ردّ یمین شود، «بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ» بعد از یمین آن‌ها ببینند که ردّ یمین هم می‌شود.

آبرو از ابزار کنترل آدم‌ها

حالا باز به محتوای فقهی این قضیه کاری نداریم. ولی یک نکته‌ای وجود دارد و آن این‌که می‌گویند یک جنبه‌ای وجود دارد و آن جنبه آبروی مردمی آدم است که یکی از ابزار کنترلی خود آدم همین مسئله است. این‌ها را بعد از نماز نگه داشتند. موقعی که همه هستند، بعد این‌ها را دارند قسم می‌دهند. وقتی قسم خوردند، این‌ها باید بترسند که اگر یک موقعی کشف خلاف شد، و در این وسط ردّ یمین شد، آمدند این‌ها شهادت دادند، دست تو رو می‌شود، او باید این از آبرو بترسد!

ببینید ما در کار مردم تجسس نداریم. یعنی آدم برود در حوزه‌ی خصوصی مردم تجسس کند و اصلاً حوزه‌ی خصوصی مردم می‌دانید که جای نفوذ احد الناسی نیست. بعضی از افراد نمی‌دانم چرا این را می‌گویند، کلاً خیلی هم بد است که این حرف زده شود! مثلاً کسی می‌گوید چه کسی گفته است که ولی فقیه فصل الخطاب است؟ در جواب او می‌گوید: کجای کار هستی! می‌دانی ولی فقیه می‌تواند زن تو را طلاق بدهد! یعنی می‌خواهد طرف را به مرگ بگیرد، برای این که ته اعتقادات را به او بگوید که ولی فقیه زن تو را می‌تواند طلاق بدهد! این حرف بسیار غلط است. ولی فقیه ابداً نمی‌تواند زن یک نفر را طلاق بدهد. اصلاً ولی فقیه نمی‌تواند در حوزه‌ی خصوصی یک فرد وارد شود. مگر این که ارتباط با حوزه‌ی عمومی پیدا کند؛ مثلاً یک زنی داشته باشد که جزء اتباع خارجی باشد و بعد هم کاملاً مسئله جاسوسی او برای کشور مطرح باشد و اگر این طوری باشد می‌تواند زن او را طلاق بدهد. مگر این که لطمه به حوزه‌های عمومی بزند، وگرنه ولی فقیه ابداً نمی‌تواند زن یک نفر را طلاق بدهد. این چه حرفی است؟! اصلاً احدی چنین حرفی را نزده است که ولی فقیه در حوزه‌ی خصوصی شخص می‌رود نفوذ می‌کند!

ضرورت توجه مؤمنان به درجات ایمانی پایین تر

این‌ها همان چیزهایی است که در آن روایت است که «**الْإِيمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاهُ بَعْدَ مِرْقَاهُ**»^۳؛ پله به پله از روی پله‌های ایمانی آدم بالا می‌رود. «**فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَيَّ شَيْءٍ**»؛ کسی که روی پله‌ی دوم است به کسی که روی پله‌ی اول است نگوید تو دین نداری! یک وقت می‌گوید تو اصلاً ایمان نداری و این‌ها. بعد می‌گویند: «**فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيَسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ**»؛ آن پایینی را پایین نینداز. به خاطر این که یکی هم بالای تو است تو را پایین می‌اندازد. اگر قرار باشد که کسی، کسی را پایین بیاورد. بعد هم می‌گویند که جای این است که تو اگر کسی در پله‌ی پایین است «**فَارْتَعَهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ**»؛ دست او را بگیر، با آرامش این را بالا بیاور. نه این که دست او را بگیر بکن! که اگر شخص را زدی شکستی «**وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ**»؛ و یک

چیزی را که طاقت آن را ندارد به او حمل نکن. نگو من وظیفه داشتم مسائل ایمانی و شرعی را به تو بگویم، گفتم. تو خواه از سخن من پند گیر خواه ملال!

یعنی یک چیزی را که شخص آن را تحمل نمی‌کند به لحاظ ایمانی و دینی و انقلابی، شما ته داستان را یک دفعه روی گرده‌ی شخص بگذار، بعد از آن وقتی که شکست، می‌گویند چه آدم ضعیفی! بعد روایت می‌گوید که «مَنْ كَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ»؛ اگر کسی مؤمنی را بشکند، جبران آن با خود او است! باید آن را جبران کند. شکسته بندی او هم با خودش است. لذا این‌طوری نیست که آدم مسائل دینی و ایمانی طبقه‌بندی نشده را، همین‌طوری به شخصی تحمیل کند! او باید قدرت کشش آن را داشته باشد.

مثلاً شخص اصلاً اصل ولایت فقیه را قبول ندارد، ولی بالاخره شیعه است، مؤمن است، نمازخوان است، خمس‌ده است، همه‌ی این‌ها است، حالا این را قبول ندارد. بعد هم به جای این‌که تازه تبیین شود، می‌خواهد با او کل بیان‌دازد که یک دفعه، از آخر ماجرا یک چیزی را که البته غلط هم است، این را می‌گوید، (چون این را من دیدم) بعد طرف می‌گوید ولی فقیه می‌تواند زن من را طلاق بدهد؟! شروع می‌کند هر چیزی که از دهان او در می‌آید، می‌گوید! بعد هم این آدم فکر می‌کند که طرف چقدر بی‌ادب است. تو واقعاً در قیامت باید پاسخ‌گو باشی، و نمی‌گویند من باید پاسخ‌گو باشم که این را تحمیل کردم! «وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يَطِيقُ».

ما حق ورود و جاسوسی به حوزه‌ی خصوصی آدم‌ها نداریم. لذا حتی در جریان حضرت لوط و قوم لوط، در سوره‌ی عنکبوت آیه ۲۸ دارد: «وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ حضرت لوط به قوم خود گفت: شما فاحشه‌ای انجام دادید که در عالم این بی‌سابقه بوده است، کسی این را تاحال انجام نداده بود. بعد می‌گوید: «أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرَّجَالَ»؛ شما رفتید سراغ رجال، «وَتَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ»؛ و راه تولید مثل را بستید. اصلاً راه‌ها را عوض کردید، راه را قطع کردید. «تَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ»؛ شما برداشتید منکر را در اجتماع آوردید. یعنی آن را به حوزه‌های بحث‌های عمومی وارد کردید. این است که یک مشکلی است که بعضی افراد

می‌گویند که آقا چرا شما به مسئله‌ی حجاب زیاد گیر می‌دهید؟ این یک مسئله‌ی خصوصی است! ولی اتفاقاً این مسئله دقیقاً عمومی است. وگرنه اگر یک موقعی به شما در خانه‌ی شما گیر دادند، این در حوزه‌ی خصوصی است وگرنه این که دیگر در حوزه‌ی عمومی است؛ یعنی شما یک فحشایی را دارید وارد فضای اجتماع می‌کنید. «تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ» که جواب سر بالا دادند. گفتند: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ اگر این قدر بد است بگو مثلاً برای ما عذاب بیاید! ولی این چه ربطی دارد؟! البته عذاب هم می‌آید و آمده است. بعضی افراد می‌گویند عذاب بیاید، فکر می‌کنند یعنی مثل ریگ از آسمان مثلاً سنگ ببارد، این عذاب می‌شود، ولی قرآن می‌گوید: «يُذِيقُ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ» (انعام: ۶۵)؛ همدیگر را می‌اندازیم به جان هم بیفتند، با همدیگر درگیر شوند، خود همین عذاب است و به عنوان عذاب از آن یاد می‌شود.

به هر حال با این که فرد اعتقاداتی ندارد، ولی در حوزه‌ی عمومی آبروداری حوزه‌ی عمومی را نگه می‌دارد. لذا انسان هر چقدر در حوزه‌ی خصوصی گناه کرد، کرد ولی اگر بی‌آبرویی در بیاورد، یعنی آدمی باشد که دارد آبرو را هتک می‌کند. یعنی یا در فضای عمومی تعریف می‌کند من این را کار را انجام دادم، یا می‌آید این کار را در فضای عمومی انجام می‌دهد! این از آن چیزهایی است که باید به جدّ جلوی آن را گرفت. چون که اصلاً همین که انسان از آبروی خودش می‌ترسد که یک جایی در بیرون آبروی او برود، خود این جزء کنترل‌هایی است که خدا می‌پسندد. اسم این‌ها ربا نیست. مثل همین جهنّم خدا که آدم از ترس جهنّم به بهشت می‌رود که همه‌ی ما تقریباً همین‌طوری هستیم، إن شاء الله به بهشت می‌رویم؛ چون این قدر گفتند جهنّم این‌طوری است که همه‌ی ما از ترس جهنّم به بهشت می‌رویم دیگر! الآن آیا همه «حباباً لله» دارند با خدا حال می‌کنند؟ این‌طوری نیست. من بارها عرض کردم بار دیگر هم بخواهم عرض کنم همین است. شاهد آن این است که همه ما نماز صبح می‌خوانیم، ولی نماز شب بعید است که همه‌ی ما بخوانیم. خوب چرا؟ به خاطر این که نماز صبح جهنّم دارد، لذا هر جوری شده نماز صبح را می‌خوانیم. ولی برای نماز شب مثلاً حالا چه کار می‌خواهند بکنند؟ می‌خواهند ما را بالا بروند دیگر؟! می‌خواهم بالا نبرند! مثلاً من حالا بروم با خدا بنشینم

مناجات کنم که چه بشود؟! لذا با این که فاصله‌ی زمانی آن‌ها هم با همدیگر شاید خیلی تفاوت چندانی نداشته باشد. ولی فقط آن نماز را می‌خوانیم؛ به خاطر این که ما از جهنم می‌ترسیم. خود این هم خوب است!

یک چیز هم همین جهنم آبرویی است که برای آدم پیش می‌آید. خود این هم خوب است. کسی این را نگوید که من اصلاً کاری به مردم ندارم، من کار خود را انجام می‌دهم، هر طوری که دوست دارم می‌پوشم، هر طوری که می‌خواهم حرف می‌زنم، هر طوری که هستم. مثلاً فکر می‌کنید، این‌ها نشانه‌ی اقتدار است؟! یعنی این طوری برخورد کردن که انسان آبروی خودش را در میان مردم بریزد. به گناه‌های خود در میان مردم اعتراف و اشاره بکند، [خوب نیست]؛ لذا این آدمی که آبرو را دارد حفظ می‌کند، یک حریم‌ها و لایه‌هایی را نگه داشته است. اتفاقاً خیلی خوب است!

تغافل مهم‌ترین اصل تربیتی

این «سَتَّارُ الْعُيُوبِ» بودن خدا باعث شده است که ما الآن کنار هم هستیم و گرنه اگر پرده‌ها همین طوری بالا برود، مانند پرده‌های سن بالا برود، همه فرار می‌کنیم. همین که خدا این پرده را انداخته است، [خوب است] برای همین است که یک نکته‌ای به شدت در دین در برخورد توصیه شده است و آن **تغافل** است. در مسائل تربیتی به خصوص برای بچه. همان کاری که خدا با ما می‌کند، خدا که از ما غفلت ندارد، ولی با توجه به همه‌ی کارهایی که ما انجام دادیم، اگر مثلاً بگویند بیا دعای کمیل بخوان، مثل شیر می‌رویم، کأنّ هیچ کاری انجام ندادیم! می‌رویم قشنگ دعا و مناجات می‌کنیم. و یک صحبت‌هایی می‌کنیم که اصلاً کأنّ ما هیچ کاری انجام نداده‌ایم! ولی اگر قرار باشد خدا مرتب خطاهای آدم را به آدم نشان بدهد، که ...

مثلاً یک مادر خیلی از وقت‌ها متوجه می‌شود که بچه رفت آن‌جا شکلات برداشت، رفت این خطا را کرد. بعد مرتب این کار را ادامه می‌دهد. اگر مادر بگوید: فکر می‌کنی که دراز گوش پیدا کرده‌ای! یعنی نشان بدهد که من می‌فهمم و فهمیدم تو انجام دادی یا ندادی، خوردی یا نخوردی، این بچه را در منگنه‌های متعدد قرار می‌دهد و بچه می‌ترسد؛ یعنی خود پدر و مادر متوجه می‌شوند که بچه

می‌ترسد و ترسید، ولی برای این که به او نشان دهد که فکر نکن که من نفهمیدم، من خیلی زرنگ‌تر از این حرف‌ها هستم که تو بتوانی من را دور بزنی! و این را مرتب یادآوری کند! بعد اتفاقی که می‌افتد، این است که شخص بی‌حرمت می‌شود، بی‌آبرو می‌شود؛ چون دست او رو شده است. ملاحظه بفرمایید که خیلی با این سبک برخورد نکنید. بلکه با سبک تغافل برخورد کنید؛ یعنی فقط ببینید که کسی کاری کرد و خودش هم ترسیده. همین که مسئله را هر دو طرف فهمیدند، این روش به شدت طرف را جذب می‌کند. اصلاً مسئله تغافل برای این است که دست شخص رو نشود و آبرو و هویت اجتماعی او مخدوش نشود. همین که شخص بترسد که یک موقع اگر دست من رو شود خیلی بد می‌شود، بالاخره از ترس آبرو هم که شده دیگر نمی‌آید شهادت بی‌خودی بدهد. حالا بالاخره آدم یا به معاد قائل است یا به معاش قائل است. حالا الآن تو به معاش که قائل هستی. بالاخره می‌خواهی در این دنیا زندگی کنی یا نه؟ لااقل حرف راست بزنی که دستت رو نشود.

تقوا در هر جا اشاره به مورد خودش است

(۱۰۸): «... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»

این جا باز اشاره به تقوای الهی است که عرض کردیم هر جا تقوا اشاره‌ی به مورد خودش است. تقوا یک مجموعه‌ای از معارفی است که هر جا اشاره به موضوع خود دارد. ما در سوره‌ی توبه آن جا عرض می‌کردیم. وقتی که به شما می‌گویند: «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷)؛ مادامی که آن‌ها روی قرارداد و پیمان‌های خود باقی هستند، شما روی قراردادها و پیمان‌های خود باقی بمانید. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ خدا متقین را دوست دارد. این جا متقین یعنی چه؟ یعنی کسی که روی پیمان‌ها و روابط بین المللی خودش باقی می‌ماند. معنی آن این نیست، بلکه مراد جدی آن این است. اگر یک جایی بگویند: «قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (همان: ۱۲۳)؛ با کفار با غلظت برخورد کنید، با سرسختی با درستی برخورد کنید، بدانید خدا با متقین است. این جا متقین یعنی چه؟ یعنی کسی که با کفار با غلظت دارد برخورد می‌کند، خیلی آرام برخورد نمی‌کند. در این جا هم «اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی وقتی که می‌خواهید شاهد بر

وصیت‌ها باشید، از خدا بترس و شهادت به درست بده. حالا این چه ربطی به سوره‌ی مائده دارد؟
وصیت، شهادت بر وصیت و بعد از آن هم در آیه‌ی بعد: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا
لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»؟

تقوا در این آیه یعنی شهادت بر وصایت انبیاء

من این روایت که الآن می‌خواهم برای شما بخوانم بعداً دیدم، این کاملاً مشخص است که در
سوره‌ی مائده بحث وصیت و شهادت بر وصیت و تقوای در شهادت وصیت، این جا لبه‌ی اصلی طرح
این موضوع بحث وصایت انبیاء است. لبه‌ی اصلی این آیات برای وصایت انبیاء است؛ یعنی حالا که
وصایتی ایجاد شده است و شما شاهد بر وصایت بودید، تقوا پیشه کنید «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ عدم تقوا یعنی شهادت ندادن بر وصایت انبیا که منجر می‌شود به فسق و
خروج از ایمان. اگر نیابید شهادت بدهید که «أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (طلاق: ۲)؛ شما برای خدا باید شهادت
بدهید.

روایت این آیه جالب است. در کافی روایت دارد: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا»؛ وقتی این آیه را از امام باقر (علیه
السلام) پرسیدیم، «قَالَ ... إِنَّ لِهَذَا تَأْوِيلًا يَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ فِي أَوْصِيَائِكُمُ الَّذِينَ خَلَفْتُمُوهُمْ عَلَى
أَمَمِكُمْ»؛ تأویل این آیه چیست؟ که دارد: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ»؛ روزی که خدا رسل را جمع
می‌کند. ببینید معلوم است مسئله سخت است، یعنی همه‌ی رسل را جمع می‌کند با این که در قیامت
«وَكَلَّمَهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم: ۹۵) ولی رسل را جمع می‌کند، به آن‌ها می‌گوید: «فَيَقُولُ مَاذَا
أُجِبْتُمْ»؛ چطوری امت شما جواب شما را دادند؟ چطوری جواب داده شدید، چطوری به شما پاسخ
دادند؟ چطوری پاسخ شما را دادند؟ می‌دانید که این نوع سؤال‌ها، سؤال‌های توبیخی است از خود
انبیاء هم نیست، از اُمم است. این مثل این آیه می‌ماند که: «وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ
قُتِلَتْ» (تکویر: ۹-۸)؛ از آن دختران زنده به گور سؤال می‌شود به چه گناهی شما کشته شدید؟ این
سؤال از چه کسی است؟ از آن دختر بچه‌ی زنده به گور شده است؟ نه! این توبیخ آن افراد است.

این جا هم دارد رسل را جمع می کند توبیخ می کند. چه کسی را؟ امت را. «مَاذَا أُجِبْتُمْ» خود ردّ جواب حاکی از این نکته است که انبیاء راضی نیستند. این جواب «لَا عَلِمَ لَنَا»؛ مثل این می ماند که بگویند: چه عرض کنم؟! چه باید گفت؟! ببینید نفر مورد توبیخ نیست، امت ها مورد توبیخ هستند؛ یعنی ما یک هویت امتی داریم، چون که بالاخره همه این طوری نبودند که برگردند به انبیا پاسخ های بدی بدهند. ولی می بینید که مجموع نظر، فکر، رأی و اقدام امت ها نهایتاً این طوری در می آید. «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرَّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ». بعد این روایت می گوید که «مَاذَا أُجِبْتُمْ فِي أَوْصِيَائِكُمُ الَّذِينَ خَلَفْتُمُوهُمْ»؛ چه پاسخی دادند در این اوصیائی که شما بعد از خود بر امم خود گذاشتید؟ «فَيَقُولُونَ لَا عَلِمَ لَنَا بِمَا فَعَلْنَا مِنْ بَعْدِنَا»؛ چه می دانیم این ها بعد از ما چه کار کردند؟

این نوع حالت ردّی که جواب نمی دهند، این حالت، حالتی توبیخی است که باز در همین سوره ی مائده آیه ۱۱۶ را نگاه کنید، این ادبیات و این زبان را می بینید شما ممکن است بگویید نه! اصلاً چنین حالتی را هم ندارد، ولی در ادبیات های قرآنی این حالت را دارند. «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؟

آیات مثانی

ثنو بودن این آیات را با همدیگر ملاحظه بکنید. ببینید اصلاً یک کار ما در قرآن آیات مثانی است. مثانی به معنی ثنو و منعطف است. آیات وقتی که در هم منعطف می شود، به جهت معنایی جای دقت دارد که آن موقع این که در سوره مائده می گوید:

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷)

عبادت طاغوت یعنی پذیرش مدیریت های غیر الهی

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ همین که این ها حضرت عیسی و مادرش را اله من دون الله کردند، برخی از ابعاد این مقداری در بحث غلو درباره حضرت عیسی کشف می شود. در همین سوره ی مبارکه ی مائده عرض کردم که اصلاً فرایند غلو چه

فرایندی است، این آیه هم یکی از شاهدهای بر آن بحث است که ببینید آیات مثالی دارد معلوم می‌کند که مسیحی‌ها این‌طور نبودند که خدا را قبول نداشتند، پس چرا این را می‌گوید شما این را کردید «إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟» «إِذْ قَالَ اللَّهُ ... أَأَنْتَ قُلْتُ؟» تو گفتی که «اتَّخِذُونِي» ببینید برمی‌گردد به پیغمبر این را می‌گوید، با این که خدا می‌داند که پیغمبر این را نگفته است! ولی آیه داریم: «إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ»؛ تو گفتی من و مادر من را اله قرار دهید؟ و حضرت عیسی جواب می‌دهد: من چیزی را که حق نباشد نمی‌گویم. «إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ»؛ اگر گفته باشم تو می‌دانی. «تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»، تو آن چه را در نفس من است می‌دانی، من تو را احاطه ندارم و نمی‌دانم. «إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» ببینید این آیه هم همان را می‌گوید که «إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ»؛ من چیزی نگفتم، مگر هر چیزی که تو امر کردی من گفتم، «إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»؛ زیر بار ربوبیت خدا بروید، در عالم زیر بار مدیریت خدا بروید. حرف من این بود، ولی این‌ها «عَبَدَ الطَّاغُوتَ» و این‌ها، کسانی بودند که «عَبَدَ الطَّاغُوتَ»؛ طواغیت را عبودیت می‌کردند. خوب چه کسی می‌نشیند یک شاهی را عبودیت می‌کند؟! پس عبودیت می‌کند؛ یعنی مدیریت این را بر عالم می‌پذیرد، قبول می‌کند. مدیریت خدا، راه اعمال مدیریت و ربوبیت خدا، در مدیریت‌های تشریحی چگونه است؟ از طریق اوصیاء است. از طریق این مسیر تعیین شده است. اگر کسی این مسیر را کنار می‌گذارد، به مدیریت و ربوبیت غیر الله تبدیل می‌شود. «عَبَدَ الطَّاغُوتَ» می‌شود؛ یعنی می‌شود عبادت طواغیت. عبادت هم همین است. اله هم همین است.

در روایت است که یک مسیحی مسلمان شده، آمد پیش پیغمبر گفت، شما مرتب گفتید ما می‌گوییم «اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه: ۳۱) حالا ما مسلمان شدیم، ولی ما این را نمی‌گفتیم! ما این دانشمندان و بزرگان خودمان را رب قرار نمی‌دادیم. پیغمبر گفتند که مگر شما نمی‌گفتید که هر چیزی که این‌ها بگویند! اصلاً با اصل خدا کاری نداشتید، هر چیزی که این‌ها بگویند، همین را عمل می‌کردید یا نه؟ گفتند بله! گفتند این یعنی این که «أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»!

رب، عبد و این‌ها به خصوص عنوان رب که بحث مدیریت است و ربوبیت است که هم بحث تکوینی آن وجود دارد، بحث تشریحی آن هم است.

ببینید حرف حضرت عیسی در آیه ۱۱۷ مائده این بود که «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُمْ فِيهِمْ» (مائده: ۱۱۷)؛ خود من مادامی که در بین آن‌ها بودم، خود من شاهد بودم و مجری این برنامه خود من بودم، «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي»؛ وقتی که من را بردی، «كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ»؛ خود تو رقیب و مراقب من بودی، «وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

این جا می‌خواهم این لسان توییخی را عرض کنم که «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ قَالَوا لَا عِلْمَ لَنَا»

انبیاء با اظهار نادانی به بندگی و ضعف بشر اشاره دارند

البته یک فرقی بین رسل و ملائکه، وجود دارد. آدم تا بالاخره رسل شود، باید مَلَك بودن را رد کند. در همین آیات معروف سوره‌ی مبارکه‌ی بقره آیات خلقت در آیه ۳۱ می‌گوید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ به من خبر بده از اسماء «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» یک استثنائی در آیه وجود دارد. فرق یک رسول با نبی همین است. چون که شأن رسل بالاتر است، و رسول این قدر توجه به ضعف اصلی خود در برابر خدا دارد، حرف او «لَا عِلْمَ لَنَا» است، حتی نمی‌گوید: «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا!» چون که اشاره و اشعار و شعور به ضعف اصلی خود دارد. بحث این نیست که رسول غیب نمی‌داند. چون که یک سری از آیات قرآن مثل این که داعیه‌دار این است که انبیاء غیب نمی‌دانند! اصلاً کسی غیب نمی‌داند. مثلاً چند تا آیه را ردیف می‌کنند، می‌گویند که خوب خود این‌ها تصریح کردند که غیب نمی‌دانند؛ مثلاً سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف است، آیه ۱۸۸ آن، صفحه‌ی ۱۷۵، «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»؛ من مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیستم،

هیچ چیز «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ». (این «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» هم فقط برای حرف اقتدار رب است) این «إِلَّا مَا شَاءَ

اللَّهِ؛ یعنی همان چیزی که خدا بخواهد و من مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیستم. «وَلَوْ كُنْتُ
أَعْلَمُ الْغَيْبُ»؛ اگر من غیب می دانستم؛ یعنی اصلاً غیب بدان بودم، «لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ»؛ یک خیری
برای خود جمع می کردم، «وَمَا مَسْنِيَّ السُّوءِ»؛ و سوئی به من نمی رسید. اگر من غیب می دانستم که
خوب بود. باز آیاتی مثل «وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ مَّا ذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» (لقمان:
۳۴) یا این آیه «لَا عِلْمَ لَنَا»، گاهی از اوقات بعضی افراد را آورده به سمتی که اصلاً انبیا علم غیب
ندارند! در صورتی که اصلاً این طوری نیست! اینها در مقابل محکمت قرآنی است که مدام بحث
غیب دانی رسل را مطرح می کند؛ مثل: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (هود: ۴۹)، یا: «عَالِمُ الْغَيْبِ
فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۲۷-۲۶)؛ خدا غیب را بر رسول مرتضی خود
ظاهر می کند. اصلاً وحی می شود. تو شاهد بر اعمال امت هستی. انبیا شاهدان بر اعمال امت هستند.
آنها شاهد بر پیغمبرند، «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» (نساء: ۴۱)؛
تو شاهد بر شهود هستی. یعنی بحث شهود بر اعمال و شاهدان بر اعمال که پس فردا می خواهند
بیایند شهادت بدهند. خوب اگر می خواهند شهادت بدهند، باید تحمل شهادت کرده باشند.
همین طوری ندید که نمی تواند شهادت بدهد! باید تحمل شهادت کرده باشد. پس اینها غیب
می دانند. پس این چیست که با این زبان صحبت می شود؟! یک توجیه آن همین توجیه اشاره‌ی به
ضعف اصلی آنها است. یعنی من از حیث خود بودن خودم که نگاه کنم. من مدام دارم خود را از این
حیث نگاه می کنم، نه این که دارم نگاه می کنم که من آن کسی هستم رسول می شود، برای همین
حرف این است که «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ» (کهف: ۱۱۰) یعنی می گویند که «يُوحَى إِلَيَّ»، ولی
اصل آن این است که «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» اشاره به این ضعف است. چون که «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً» (نساء:
۲۸)؛ اصلاً انسان روی ضعف خلق شده است. سرشت او روی ضعف است. باید هر کسی به این ضعف
خود بیشتر توجه کند تا کسی قلدر پیش خدا نرود. یعنی اگر مثلاً همین طوری کت و شلواری پیش
خدا برود بگوید که بالاخره گفتید بیا، آمدیم! حالا شما چه چیزی داری بدهی، بده! بالاخره ما محتاج
هستیم. این طوری کسی پیش خدا نرود! اتفاقاً اگر با ضعف اصلی پیش خدا رفت، چیزی گیرش

می‌آید. یعنی گفت که: «وَقَدْ أَتَيْتَكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي مُعْتَذِراً نَادِماً مُنْكَسِراً» (دعای کمیل)^۵ یعنی شکسته و بیچاره و این‌طوری آمدم، شما یک چیزی به من بده. این مدلی است که شخص یک چیزی به دست می‌آورد. این اشاره به ضعف اصلی است.

البته یک توجیه دیگری برای خود این «لَا عَلِمَ لَنَا»ها وجود دارد و آن این است که در بعضی از روایات هم ما داریم که خدا انساء می‌کند. یعنی درست است که انبیا شاهد اعمال امت بودند، ولی ببینید یک نفری که شما می‌بخشید، اگر صرفاً شما ببخشید، درست است که بخشیدید، ولی این در ذهن شخص بابت آن خطایی که کرده است همیشه یک خودخوری دارد که بالاخره ما این کار را در قبال این کردیم. درست است این مثلاً می‌گوید فراموش کن، ولی این حالت شرمندگی در وجود او هست و این حالت، حالتی است که یک بهشتی همین حالت را هم نباید داشته باشد. بهشت رفتن با شرمندگی نیست. یعنی درست است ما را آوردند بهشت، این روی عفوی است که خداوند می‌کند و به بهشت می‌برد، ولی بهشت رفتن با حالت انساء همراه است، با حالت به فراموشی سپردن است. به فراموشی سپردن این است که خود شخص اصلاً به یاد نمی‌آورد چه گناهی کرده است! چون که اگر مدام به یاد بیاورد که من را در بهشت با این گناه‌ها آورده‌اند، بهشت بر او جهنم می‌شود! لذا در روایات داریم که خدا انساء می‌کند، از یاد او می‌برد.

یک چیزی هم داریم که خدا پرده‌ای می‌اندازد که خود این نبی هم به عنوان شاهد، وقتی امت خود را که در بهشت می‌بیند، این‌طوری نگوید که این‌ها با فلان گناه‌ها به بهشت آمدند! این انساء وجود دارد و این در قدرت حق تعالی هست؛

لذا برای «لَا عَلِمَ لَنَا» این توجیهات هم شده است ولی توجیه اصلی آن محتوای همین سوره حالت یک شکایت محترمانه است. بعداً می‌بینید که در آیه ۱۱۸، با این که حضرت عیسی آن‌ها به شدت توبیخ می‌کند، که شما مسئله‌ی وصایت و ولایت را علم کردید و فلان کردید، اما چون انبیا «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» هستند، آن‌جا هم به این زبان گفته می‌شود «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ»؛ اگر آن‌ها را عذاب

بکنی، این‌ها بنده‌های خود تو هستند! بالاخره مال بد بیخ ریش صاحب آن! بالاخره خود تو این‌ها را ساختی. «فَأَيْنَهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَعْفِرْ لَهُمْ فإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

البته سخن راجع به ائمه‌ی کفر و نفاق فرق دارد. قرآن در سوره قصص می‌گوید:

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵)

آن کسانی که «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» (قصص: ۶۳)؛ آن‌ها را به عنوان کسانی که پیش قراولان پرونده‌های گمراهی حرکت می‌کنند، معرفی و مجازات می‌کند، ولی این امتی که بالاخره در این جریان بُر خورد، این فرق پیاده‌نظام و سواره‌نظام‌هاست. شما سوره‌ی مبارکه‌ی قصص را ببینید. کسانی که سلسله جنبان اغواگر هستند «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ»؛ کسانی که دارند به خود دعوت می‌کنند. خود را امام باطل دارند قرار می‌دهند. حساب آن‌ها دیگر جدا است. ولی توده‌ی مردمی که حالا شما فرض کنید بعد از پیغمبر آن توده‌ای که در این جماعت از این مسلمین بُر خورد، خوب این جا دارد که پیغمبر بگوید که «إِن تَعَذَّبْتَهُمْ فإِنَّهُمْ عِبَادُكَ» اگرچه حساب آن‌ها تک‌تک می‌خواهد رسیده شود، ولی از امت شاکی است. امت هم مورد توبیخ است. «قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» این را از آیه‌ی قبل از آن ببینیم آیه ۶۲، صفحه‌ی ۳۹۳، «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ»؛ روزی که آن‌ها ندا داده می‌شوند، روزی که خدا آن‌ها را ندا می‌دهد، می‌گوید که: «فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»؛ کجا هستند آن شرکایی که می‌پنداشتید، «قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ»؛ کسانی که قول عذاب بر این‌ها محقق می‌شود. یعنی اصلاً کار این‌ها دیگر ردخور ندارد. «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا»؛ این‌ها برمی‌گردند به خدا می‌گویند که پروردگار این‌ها بودند که ما آن‌ها را گمراه کردیم، «أَغْوَيْنَاهُمْ» ما آن‌ها را گمراه کردیم، «كَمَا غَوَيْنَا» چون خود ما هم گمراه بودیم، این‌ها را هم گمراه کردیم. «تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ»؛ ولی ما از این‌ها برائت می‌جوییم. «مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ»؛ این‌ها ما را نمی‌پرستیدند. «وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ * وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ»

ببینید این آیات مثانیّ همدیگر هستند. این جا داشت «فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ» (مائده: ۱۰۹)، و آن جا دارد «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ الْمُرْسَلِينَ» (قصص: ۶۵)؛ روزی که آن ها را ندا می دهند، می گویند: جواب مرسلین را شما چطوری می دادید؟ هم از خود امت ها سؤال می شود، هم از خود مرسلین سؤال می شود. لذا این آیات اگر به صورت مثانی کنار همدیگر بیاید، تکلیف این آیات سوره ی قصص هم روشن می شود.

صلوات!

۱ - ما این را به والدین خودمان هم می گوئیم و گفتیم و اصرار هم می کنیم که بیایید لااقل در یک سوم مال خودتان که متعلق به خود شما است بیایید وصیت کنید وگرنه ما می خوریم یک آب هم روی آن! یعنی اگر فکر کردید که ما می بریم این ها را مثلاً صرف کار خیر می کنیم، نه! ما این کارها را نمی کنیم. ما لااقل این مقداری که شما الآن قدرت دارید، حالا بچه ها هم که دیگر مشکلی ندارند، اگر بحث این است که بله مثلاً من الآن یک خانه ی Pent House ندارم، خوب این هم که همیشه از این مشکلات هست اگر بخواهد این ها را مشکل در نظر بگیرید! لذا خود اصل وصیت کردن مهم است و اگر شما به والدین خود نگویید، احتمالاً خودخواه هستید. از سر خودخواهی که حالا مثلاً حواس ما به اندازه ای از مال بود که این حالا می خواهد مثلاً یک سوم از این مال هم کم بشود! این را بگویید بگذارید وصیت بکنند برای خودشان و عواقب خودشان، البته بهترین مصرف ها بشود، صرف امور خیر شود. دست شما باشد که خورده می شود. لذا آن مقدار که می توانند در اموال خود نفوذ بکنند، در همین یک سوم، همین مقدار را وصیت بکنند که این مقدار را بالاخره اگر ظهور امارات موت شد، این را حتماً بگویید، اشاره بکنید! بعضی افراد این را نمی دانند. اصلاً نمی دانند که بالاخره شما دارید، می روید می توانید یک سوم از این اموال را با خود ببرید.

شخص نمی داند و فکر می کند باید همه ی اموال خود را بگذارد و برود. نه! شما دارید می روید یک سوم از اموال را می توانید ببرید. خوب این را ببر! این را خوب است که به والدین بگویید، نمی دانند می توانند وصیت کنند. خیلی افراد این نکته را نمی دانند. فکر می کنند که وصیت یک کار فرمالیته ای است.

۲- الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۴۵.

۴- الکافی، ج ۸، ص ۳۳۸.

۵- زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۶۲.